



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم از فصول پنج گانه ای که مربوط به احکام نکاح بود؛ یعنی درباره مهر، مسائل مربوط به تفویض است.<sup>۱</sup> تفویض به این معنا که زن خودش را تفویض بکند به مرد به عنوان «هبة النفس»، این مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که سوره «احزاب» عهده دار آن است و برای غیر آن حضرت هم مشروع نیست. اما تفویض مهر یعنی عقد نکاح با آن شرائط کتاب و سنت باشد ولی مهر ذکر نشود، در این موارد اگر چنانچه آمیزش صورت گرفت «مهر المثل» است و اگر چنانچه آمیزش صورت نگرفت و طلاق قبل از آمیزش صورت گرفت، این نصف «مهر المثل» است، نشد متعه است. متعه که در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۶ فرمود اگر چنانچه مهری معین نکردید ﴿تَفْرِضُوا لَهُنَّ﴾ که عطف بر مجزوم است؛ یعنی «ما لم تفرضوا لهن فريضة». ﴿لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾، او متعه باید بپردازد ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾.

در بحث قبل ملاحظه فرمودید که جریان «مهر المثل»، این درباره خیلی از موارد هست، هم در مهر باطل هست، در وطی به شبهه هست، در إکراه است؛ اما متعه مخصوص نکاح است، در شبهه و إکراه و مانند آن متعه نیست. جریان این قسمت را که کجا «مهر المثل» است و کجا متعه است، مرحوم محقق به عنوان مسئله دوم از مسائل شش گانه تفویض به این صورت ذکر کردند: «الثانية المعتبر في مهر المثل حال المرأة في الشرف و الجمال و عادة

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۰.

نسائها» که بحث آن جلسه قبل گذشت تقیید به اینکه از «مهر السنة» نگذرد، این مطلبی است که مرحوم محقق گفته و مورد نقد خیلی از شارحان قرار گرفت که حق با این شارحان است.<sup>۱</sup> مرحوم علامه در متن قواعد گفته و مورد نقد شارحان مانند کشف اللثام است که حق با شارحان است.<sup>۲</sup> دفاع مرحوم صاحب جواهر از محقق تام نیست، برای اینکه سه طایفه روایات درباره این جریان مهر هست که یک طایفه می‌گوید «مهر المثل»، یک طایفه می‌گوید به «مهر السنة» باید برگردد، یک طایفه هم شاهد جمع بود که در بحث جلسه قبل گذشت.<sup>۳</sup>

اما در جریان «متعه» که فرمود در متعه معیار حال زوج است نه زوجه؛ متعه آن است که نکاح واقع شده، مهر تعیین نشده، آمیزش نشده، طلاق قبل از آمیزش رخ داد. نکاح از آن جهت که یک عقد مشروع است بیش از دو اثر ندارد: یکی زوجیت می‌آورد و یکی ارث، مسائل مالی را به همراه ندارد، خود نکاح «بما أنه نکاح» مهر نمی‌آورد، آن نکاح منقطع است که مهر رکن است، در نکاح دائم مهر نه شرط است نه جزء؛ بنابراین خود عقد نکاح «بما أنه نکاح» بیش از دو اثر شرعی ندارد «الزوجية و الإرث»، اگر آمیزش شد که «مهر المثل» است اگر آمیزش نشد هم که یک فیضی و یک مالی را زوج باید به زوجه بدهد که از آن به «متعه» یاد می‌کنند که اصطلاح قرآنی هم هست. حالا مسائل فراوانی را به همراه دارد که در جریان «مهر المثل» معیار زوجه است؛ یعنی مانند این زوجه شرائط پدر و مادر و خانوادگی و مانند آن.

پرسش: آمیزش هم نشود آثار دیگر این زوجیت بر آن مترتب است؛ مثلاً وقت او را گرفته است.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۰؛ مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۰۴-۲۰۶.

۲. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۷۹؛ كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۳۳ و ۴۳۴.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

پاسخ: بله، از آن جهت در اختیار خود زن بود، وقتی که زن از مهر هیچ سخنی به میان نمی‌آورد! یک وقتی واگذار می‌کند می‌گوید هر چه شما بگویید، این باید مهر معین بشود. یک وقتی بعد از عقد نکاح هم فرصت دارند مهر تعیین کنند باز هم نمی‌کنند. چون مهر نه جزء نکاح است نه شرط، لذا این شخص می‌تواند بعد از عقد نکاح هم مهر تعیین کند، آن کار را هم نکرده است؛ نه خودش تعیین کرد، نه به زوج داد، نه به شخص ثالث داد، معلوم می‌شود که نخواست، ولی برای این مدتی که باهم بودند باید یک چیزی این زوج به زوجه عطا کند. چندین مطلب در همین حریم مطرح است که آیا این چیزی که باید بدهد به لحاظ شأنیت زوج است یا شأنیت زوجه است یا «کلاهما» است و از طرفی اگر خواستند جدا بشوند باید چیزی بدهد این جدایی گاهی به طلاق است، گاهی به خیار عیب است، گاهی به خیار تدلیس است، گاهی به لعان است، گاهی به علل و عوامل دیگر است. در هر جدایی متعه است، یا مخصوص طلاق است؟ پس از این جهات سه‌گانه که آیا از هر جهتی جدا بشوند متعه است یا نه، در خصوص طلاق است؟ آیا به لحاظ قدرت زوج است یا به قدرت زوجه یا به قدرت طرفین؟ اینها را آیات باید پاسخ بدهد.

در بحث‌های قبل ملاحظه فرمودید که عربی را که قرآن کریم «عربی مبین» می‌داند، چون سرمایه دارد، یک زبان با سرمایه است. ما در فارسی با همه قدرت و غنایی که داریم این سرمایه لغت را نداریم؛ ما چه در حوزه چه در دانشگاه، یک علمی به نام علم لغت که کسی لغت بخواند مانند «نحو» و «صرف» و «منطق» نداریم، ما یک کتاب لغتی داریم که هر وقت در یک کلمه مشکلی پیدا کردیم به آن مراجعه می‌کنیم. اما عربی یک فنی دارد به نام فنّ لغت مانند «نحو» دارد، «صرف» دارد، «فقه» دارد، «اصول» دارد؛ چون تمام جزئیات هر کدام برای خودشان یک شناسنامه دارند. ما به انواع و اقسام تخم مرغ حلال‌گوشت و حرام‌گوشت می‌گوییم تخم، به کشاورزی هم که

رسیدیم به جو و گندم و برنج می‌گوییم تخم؛ تخم گندم و تخم فلان، به آن گیاهان مانند سبزی خوردن به همه می‌گوییم تخم سبزی، یک کلمه بیشتر نداریم «ت، خ، م». اما او برای تک تک اینها لغت دارد؛ او اگر چنانچه برای جو و گندم باشد می‌گوید بذر با «ذال»، اگر مانند سبزی خوراکی باشد می‌گوید بزر با زای «أخت الراء»، یکی می‌گوید برزگر، یکی می‌گوید برزگر. یک رساله‌ای بعضی‌ها در خصوص کلب نوشتند که کلب چندین اسم دارد، یک رساله! ما یک چیزی می‌گوییم شمرده، آنها می‌گویند اگر با سنگ شمرده، می‌گویند احصاء چون از حصاء است سنگ است، ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup> برای اینکه بشر اولی با سنگ می‌شمارد، آن یک علم است یک چیز دیگری است. لذا در مسئله «فقر» قبلاً چند بار عرض شد چون مشکل اقتصادی کمرشکن است ما در فارسی، کشوری یا ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است را می‌گوییم «گدا»، گدا بار علمی ندارد، گدا همان است که معادل عربی آن «فاقد» است یعنی ندار؛ اما قرآن کسی که جیبش خالی است کیفش خالی است نمی‌گوید «گدا»، می‌گوید «فقیر»، فقیر به معنی گدا نیست این «فعلیل» به معنی «مفعول» است مانند «قتیل» به معنی «مقتول»، فقیر یعنی کسی که ستون فقرات او شکسته است، کسی که کیفش خالی است جیبش خالی است قدرت قیام ندارد. تعبیر به «فقیر» می‌کند نه تعبیر به «فاقد»! مسکین هم همین طور است، زمین‌گیر است، او قدرت حرکت ندارد.

در این بخش هم از بس وسیع و فراوان است می‌فرماید اگر چنانچه چنین حادثه‌ای پیش آمد؛ یعنی نکاح واقع شد نکاح شرعی، زوجه عمداً - نه اینکه یک وقت می‌خواست مهر تعیین کند یادش رفته باشد - مهر تعیین نکرده است نه خودش نه به زوج داد نه به دیگری واگذار کرد، اصلاً نسبت به مهر هیچ فکر نکرد، آمیزش هم نشد، حالا

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴؛ سوره نحل، آیه ۱۸.

بخواهد فاصله بگیرند طلاق رخ داد، در اینجا فرمود به اینکه - نه اینکه زوج چقدر باید بدهد! - ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ

قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾<sup>۱</sup>؛ انسان یا دستش باز است جیش پُر است کیش پُر است، یا خالی است؛ اگر به اندازه

زندگی او پُر است که می‌گویند موسع است وسعت دارد و اگر ندارد نمی‌گوید «گدا»، می‌گوید «مُقْتَر»، مُقْتَر یعنی

کسی که خاک مذلت و غبار ذلت بر او نشسته است. ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾<sup>۲</sup> همین است؛ قرآن کریم می‌فرماید تبهکاران

وقتی وارد صحنه قیامت می‌شوند ﴿تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾. این مُقْتَر همین است؛ یعنی کسی که جیش خالی است، کیش

خالی است، غبار مذلت بر صورتش است. ما چنین تعبیراتی در فارسی نداریم. عربی کجا، فارسی کجا!

این است که امام باقر(سلام الله علیه) فرمود عربی را «عربی مبین» گفتند: «يُبِينُ الْأَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ»؛<sup>۳</sup> این

قدرت دارد تمام زبان‌های دنیا را ترجمه بکند، اما زبان‌های دیگر این کار را نمی‌کنند. می‌بینید این عرب زبان‌ها چه

درس خوانده و چه درس نخوانده اصلاً لغت بیگانه را راه نمی‌دهد، حتماً این را تعریب می‌کند عربی می‌کند بعد بکار

می‌برد. ما این کلمه «فوتبال» را گفتند فوتبال ما هم می‌گوییم فوتبال؛ اما همین عرب‌ها همین‌ها که بازی می‌کنند،

نمی‌گویند فوتبال؛ می‌گویند «الكرة المتقابلة، الكرة المتقابلة»، تا این را عربی نکنند حرف نمی‌زنند، این قدرت است!

تا این را ترجمه نکنند عربی نکنند حرف نمی‌زنند! این یک قدرتی است قدرت ادبی است.

اینکه فرمود: ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾، این بیان لطیف قرآن کریم است. پس همه این جهات

محور بحث است و همه این جهات بخش مهم را قرآن جواب داده و بخشی را هم روایات جواب داده است. پس

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره یونس، آیه ۲۷؛ سوره قلم، آیه ۴۳؛ سوره معارج، آیه ۴۴.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

الآن از چند جهت ما باید بحث بکنیم که آیا این متعه در مطلق طلاق است چه قبلاً بشود یا نشود، مهر بشود یا نشود یا در خصوص طلاق بی مهر است چه طلاق بعد از آمیزش یا طلاق قبل آمیزش، خیر، طلاق قبل از آمیزش است چه با طلاق باشد یا با خیار عیب، خیار تدلیس یا لعان، نه، خصوص طلاق است، همه اینها محل بحث است، نه تا مسئله شد، همه اینها را قرآن باید جواب بدهد، بخشی از اینها هم به عهده روایات است که می فرماید این در خصوص نکاح است در جای دیگر نیست، یک؛ فاصله هم به وسیله خیار عیب و خیار تدلیس و لعان و مانند آن نیست «إلا و لابد» باید با طلاق باشد، دو؛ «إلا و لابد» باید طلاق قبل از آمیزش باشد، سه؛ «إلا و لابد» به حساب زوج است نه زوجه و نه زوجین، چهار و پنج؛ همه اینها را قرآن جواب می دهد. چون - متأسفانه - قرآن در دسترس نبود یا عمداً نگذاشتیم، از روایات پراکنده اینها را استفاده می کنیم؛ اما خود قرآن سه طایفه از آیات در این زمینه وارد شده که بعضی ها به آن استدلال کردند، بعضی ها مورد استدلال شده و جمع بندی این سه طایفه آیات همین است که این متعه «إلا و لابد» باید در نکاح باشد، «إلا و لابد» باید نکاح بدون مهر باشد، «إلا و لابد» باید قبل از آمیزش باشد، «إلا و لابد» به حساب زوج است، نه زوجه و نه زوجین.

اما چون در اینجا مرحوم محقق فرمودند به اینکه معتبر در متعه حال زوج است، برای اینکه قرآن این را می گوید؛ منتها یک تفاوتی بین آیات و روایات هست. آیات دو قسم طرح کرده است، فرمود انسان یا موسع است یا مُقْتَر؛ یا چهره اش در اثر اینکه جیبش پُر است کيفش پُر است شفاف است، یا در اثر اینکه بدهکار است و هم جیبش خالی است و هم کيفش خالی است، چهره او خاک ذلت دارد: ﴿تَرَهُمُ ذُلَّةً﴾. ﴿تَرَهُمُ قَتَرَةً﴾، این قتره ای که هست یعنی ذلّة. این قتره همان مقتری است که از قتره تشکیل شده است منتها آن باب «إفعال» است این باب

«فعلة»، این ثلاثی مجرد است آن ثلاثی مزید. ﴿وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ﴾، این مُقْتِر همان است که در سوره ﴿عَبَسَ وَ

تَوَلَّى﴾ آخرش دارد که ﴿قَتَرَهُ﴾؛ یعنی شخص مُقْتِر است؛ یعنی چون جیبش خالی است کیفش خالی است، غبار ذلت بر صورت او نشسته است.

این قسمت را مرحوم محقق در شرایع فرمود به اینکه قرآن معین کرده یا موسع است یا مقتر؛ اما در روایات از تشنیه و تثلیث رفته، فرمود این شوهرها سه قسم هستند: یا خیلی غنی‌اند یا میانی هستند یا ضعیف، بازگشت این تثلیث هم به آن تشنیه است؛ به هر حال یا دارد یا ندارد؛ یا وضع او خوب است یا وضع او خوب نیست؛ حالا که خوب نیست یا مثلاً در فلان حد از خوبی نبودن است یا فلان حد است. تثلیث روایات به تشنیه آیه برمی‌گردد. آیه دارد که ﴿عَلَى الْمُسْعِرِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ﴾، منتها موسع فرق می‌کند بعضی‌ها خیلی وضعشان خوب است و بعضی‌ها خوب است، بعضی‌ها متوسط هستند و بعضی‌ها خوب هستند. این تثلیث را شما وقتی تحلیل می‌کنید به همان تشنیه برمی‌گردد؛ یا وضع او خوب است یا وضع او خوب نیست، حالا خوبی البته درجاتی دارد. این است که محقق (رضوان الله علیه) فرمودند: «والمعتبر في المتعة حال الزوج»، این یک مطلب؛ پس آن دو قول تام نیست، حال زوجه باشد تام نیست، حال زوجین ملحوظ باشد آن هم تام نیست، آن دو قول تام نیست. «فالغنى يتمتع بالدابة أو الثوب المرتفع أو عشرة دنانير» که در روایات آمده است، فقیر به یک دینار یا به یک انگشتر و مانند آن. «و لا تستحق المتعة إلا المطلقة التي لم يفرض لها مهر»، یک؛ «و لم يدخل بها»، دو. این متعه در صورتی که بین زن و شوهر از نظر موت جدایی بیاندازد نیست، از نظر فسخ به عیب حاصل شود نیست، از نظر فسخ به تدلیس حاصل شود نیست، از نظر لعان جدایی حاصل شود نیست، «إلا و لابد» به طلاق قبل از آمیزش است، این حالا درست گفته، چون آیه همین را می‌خواهد بگوید.

الآن ما یک اصلی را باید تأسیس بکنیم، «ما خرج» از این اصل را باید تأسیس بکنیم، تفاوت روایات و آیات را هم باید مشخص بکنیم. آن اصل اولی این است که مرد چیزی بدهکار نیست، برای اینکه این عقد انقطاعی نیست که مهر رکن باشد، مهر حق مسلم زن است و زن هم نگفت؛ نه خودش گفت نه به زوج واگذار کرد نه به شخص ثالث واگذار کرد، نه در حین عقد گفت، نه بعد از عقد گفت، بعد از عقد هم مهر را تعیین کنند درست است، چون این مهر که جزء عقد نیست یا شرط عقد نیست، بعد هم بگویند ما این مقدار مهریه داریم، هیچ کس این کارها را نکرده است. پس اصل اولی برائت ذمه زوج است، برای اینکه حق مسلم او بود و او به هیچ نحو اقدامی نکرده است. پس اصل اولی برائت اوست. اگر بخواهیم بگوییم چیزی به عهده زوج هست دلیل می‌خواهد. اصلی‌ترین دلیل قرآن کریم است که او این دو قید را ذکر کرده است که اگر چنانچه نکاح صحیح بود هیچ ارتباطی با مهر نداشت، یک؛ جدایی هم می‌خواهد حاصل شود فقط از راه طلاق، دو؛ چون هیچ مهری معین نکردند جدایی از خصوص طلاق باید باشد نه خیار عیب و نه خیار تدلیس و نه لعان، ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ یک چیزی به او بدهید. به لحاظ زوج است، برای اینکه فرمود زوج یا موسع است یا مقتر ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾. این اصل اولی است.

حالا ببینیم آیاتی که در این زمینه هست سه طایفه است، بیش از این را می‌رساند که بعضی‌ها خواستند به آن استدلال کنند؟ این مطلق نکاح است؟ برای مطلق افراد است یا نه؟ یکی از آیات که به آن استدلال کردند آیه سوره مبارکه «احزاب» است که مربوط به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که این فعل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود بیا بید من این کار را نسبت به شما انجام بدهم یک چیزی به شما بدهم. این کار دلیل نیست بر اینکه این کار آیا بر حضرت واجب بود یا مستحب. فرمود بیا بید وقتی که می‌خواهید



شما رها کنید من یک چیزی به شما بدهم. ثانیاً ممکن است جزء آن شصت خصیصه‌ای باشد که مرحوم علامه در تذکرة ذکر کردند و جزء «خصائص النبی» باشد.<sup>۱</sup>

آیه ۲۸ سوره مبارکه «احزاب» این است، حضرت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾؛ اینها خیلی‌ها پُر توقع هستند هر روز یک اعتراضی دارند به آنها بگو: ﴿قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾؛ می‌خواهید یک زندگی مرفه‌ی داشته باشید اینجا جایش نیست. ﴿فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً﴾؛ بیااید من یک چیزی به شما می‌دهم و طلاقتان می‌دهیم و بروید راحت زندگی کنید. اما ﴿وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً﴾؛<sup>۲</sup> اگر نه، یک زندگی ساده با دیانت می‌خواهید اینجا جایش است.

از این آیه ۲۸ خواستند استفاده کنند که فرمود این زن‌ها چه آمیزش شده باشند و چه آمیزش نشده باشند، مطلقاً مسئله تمتیع مطرح است. درست است اینجا به حسب ظاهر مطلق است؛ اما اینجا نیامده که بر حضرت واجب است، فرمود این کار را بکن این احسانی است نسبت به اینها، من می‌خواهم احسانی بکنم، فعل حضرت است، فعل حضرت دلیل بر رجحان است نه دلیل بر وجوب و چون دلیل بر رجحان است نه دلیل بر وجوب، اصلاً دلیل بر حکم لزومی نیست. ثانیاً ممکن است جزء «خصائص النبی» باشد که جزء شصت خصیصه‌ای باشد که مرحوم علامه ذکر کرده است. پس به این دو دلیل این طایفه از آیات دلیل نیست که متعه در مطلق مفارقت واجب است.

۱. تذکرة الفقهاء (ط - القدیمه)، ص ۵۶۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۹.

پاسخ: اصل خود فعل کافی است، فعل دلیل بر وجوب نیست. چون درباره خصوص این مسائل این گونه از چیزها درباره حضرت فراوان هست مانند شصت خسیصه است که قسمت قابل توجهی مسئله نکاح است، در همان سوره «احزاب» مسئله «هبة النفس» مطرح است، اینها جلوی آن ظهور را می گیرد، چون در همین سوره «احزاب» آمده است که ﴿وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا﴾<sup>۱</sup> مثلاً برای تو حلال است. از این چیزها ما در همین سوره داریم. پس بنابراین ظهوری برای ﴿فَتَعَالَيْنِ﴾ ندارد که مثلاً این مطلق است برای کل باشد. آن وقت در جای دیگر هم مشابه این نیامده که در هیچ جای اسلام مرد به زن بگوید که اگر نخواستی بیایی، بیا یک چیزی به شما بدهم برو! این معلوم می شود احتمال می رود که جزء «خصائص النبی» است. پس این طایفه دلیل نیست که متعه در مطلق جدایی واجب است.

می ماند سوره مبارکه «بقره»؛ در سوره مبارکه «بقره» دوتا آیه است: یک آیه ۲۴۱ هست که ممکن است از آن مطلق طلاق استفاده بشود چه طلاق قبل از آمیزش چه طلاق بعد از آمیزش، در هر طلاقی متعه است؛ یعنی گذشته از آن مهر، مرد باید یک چیزی هم به زوجه عطا کند. آیه ۲۴۱ این است که: ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعُ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ مطلقات چه آمیزش شده باشند چه آمیزش نشده باشند، اقسام طلاق، انواع طلاق، یک متاعی، یک تمتعی، یک مالی را زوج باید بپردازد ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعُ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ این طایفه می گوید به اینکه اختصاصی به قبل از آمیزش ندارد، بعد از آمیزش هم همین طور است؛ اگر آمیزش شده، مهریه او را که می دهد یک چیز دیگری هم باید به او بدهد. این آیه هم از این جهت که ﴿حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ و مانند آن دارد خیلی ظهور

در وجوب ندارد و ثانیاً می‌شود مطلق، دلیل مطلق است. اما محور اصلی استدلال به متعه در همین آیه ۲۳۶ است که این را با دوتا قید ذکر کرده است؛ اگر ما یک مطلق داشتیم در کنار آن یک مقیدی بود که دوتا قید دارد، این معلوم می‌شود که مقید این است. آیه ۲۳۶ سوره مبارکه «بقره» این است: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ﴾ حالا اگر یک حادثه‌ای پیش آمد و - خدای ناکرده - این طلاق رخ داد، این ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾؛ اما با این دو قید، یک چیزی هم باید به همسران بدهید. ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ﴾، یک؛ یک یعنی یک قید اول! ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾، مادامی که آمیزش نکردید، یک؛ ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ که این ﴿تَفْرِضُوا﴾ عطف بر مجزوم است آن «لَمْ» بر آن در می‌آید یعنی «ما لم تفرضوا»؛ یعنی مهر ذکر نکردید، در حقیقت تمام اختیار مهر در اختیار زن بود اصلاً هیچ اسمی از مهر نبرده است. اگر قبلاً گفتگو کرده بودند عقد «مبنیاً علیه» واقع شده بود مهر هست. اگر بنا شد که بعد از عقد تصمیم بگیرند ولی بعد از عقد هم تصمیم نگرفتند چنین بنایی نداشتند، معلوم می‌شود نبود. نه خودش عهده‌دار تعیین مهر بود، نه به زوجش واگذار کرد، نه به پدرش واگذار کرد، نه به شخص ثالث واگذار کرد، حق مسلم او بود ولی نخواست، شما چه دلیلی دارید بر اینکه که چیزی بر او واجب است باید بدهید؟! دو یعنی دو، این دو قید جلوی آن اطلاق را می‌گیرد. درست است که آیه ۲۴۱ دارد که ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ اما آیه ۲۳۶ دارد که ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ یعنی «ما لم تفرضوا» یعنی آمیزش نشود و مهر اصلاً مطرح نشود، اگر این کار را کردی ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾، حالا اگر بخواهید طلاق بدهید مهر که ندارد، یک چیزی به او بدهید و معیار هم حال زوج است نه حال زوجه، نه حال «کلا الطرفين»، آن شخصی که وضع مالی او خوب است مقداری بیشتر، آن شخصی که ندارد و مقتر است مقداری کمتر بدهد.

پرسش: ...

پاسخ: بله رجحان که دارد. همین فقها رجحان را هم انکار نکردند، قابل انکار هم نیست؛ اما از اینجا نه، از خود این نمی‌شود چون امر است، آن امر ظهورش در وجوب قوی‌تر است از کلمه «احسان» است. احسان در مواردی که بالاتر از عدل باشد، بله آن احسان واجب است؛ اما نسبت به پدر و مادر خود احسان کنید، این واجب است. خیلی از موارد است که احسان کنید واجب است. احسان ظهور اگر هم داشته باشد چون مسبوق به امر است، این کار، کار احسانی است مانند «کراهت»، خود کراهت یک اصطلاح فقهی است نه اصطلاح قرآنی. ما کراهت را در «فقه» در برابر حرمت و وجوب می‌دانیم؛ اما در قرآن کریم این‌طور نیست، از شرک گرفته که اعظم سیئات است تا زنا تا قتل نفس اینها را ذکر می‌کند، با بعضی از گناهان دیگر، بعد از این بیست آیه در سوره مبارکه «اسراء» می‌فرماید: ﴿كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾، شرک مکروه است، قتل مکروه است، زنا مکروه است؛ یعنی «عند الله» مکروه است. کراهت قرآنی غیر از کراهت اصطلاح فقهی است. ﴿كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾، «لا یصلح» این است، «لا ینبغی» این است، ﴿لَا الشَّمْسُ یَنْبَغی لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ﴾ یعنی هیچ حق ندارد. این «ینبغی» و «لا ینبغی» در اصطلاحات فقهی ما از آن اصطلاح رجحان را می‌فهمیم؛ اما در اصطلاحات قرآنی چیز دیگری است.

پرسش: ..

پاسخ: این تکلیفی است که وضع را به همراه دارد؛ مثل «أَدِّ دَیْنَكَ». ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾<sup>۱</sup> یک تکلیفی است که وضع را به همراه دارد. یک وقت است که یک واجبی را می‌گویند انجام بدهید، این واجب انجام نشد، آن بحث در

۱. سوره مائده، آیه ۱.

این است که آیا قضا به امر جدید است یا به امر قدیم؟ حکم خاص خودش را دارد؛ اما یک وقتی درباره «حق الناس» است می‌گوید این کار را باید انجام بدهید، این امور وضعی را هم به دنبالش دارد. چون امر به وضعی است امر حقی است مال مردم را به همراه دارد، این حکم وضعی آن همچنان سر جایش محفوظ است.

بنابراین این آیه ۲۳۶ هم جلوی اطلاق آیه سوره مبارکه «احزاب» را می‌گیرد، هم جلوی اطلاق آیه ۲۴۱ سوره مبارکه «بقره» را می‌گیرد، در هر طلاق نیست در طلاق قبل از آمیزش هست و در هر جایی هم نیست آن جایی که مهر تعیین نشده ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا﴾ یعنی «ما لم تفرضوا لهن فريضة»، در اینجا جای متعه است.

پرسش: ...

پاسخ: نکاح منقطع چرا! بله عرف حقش را تعیین کند. اگر این بنا محکم باشد، معلوم می‌شود که قبلاً یک قراری داشتند این عقد «مبنیاً علی المهر» واقع شده است.

پرسش: ...

پاسخ: اگر نشده حقّ مسلم خود زوجه است که ترک کرده است، اگر می‌خواهند معلوم می‌شود که «مبنیاً علی المهر» است، اگر همچنان جداً مطالبه می‌کنند معلوم می‌شود که طرفین بر مهر اصرار دارند، برای اینکه دارد مطالبه می‌کند و این عقد هم «مبنیاً علی المهر» واقع شده است، حقّ مسلم اوست؛ اما اگر نه، هیچ، نه قبلاً گفتگو کردند، نه در متن گفتگو کردند، نه بعداً با اینکه فرصت داشتند گفتگو کردند، نه خودش اقدام کرد، نه به زوج واگذار کرده، نه به پدرش واگذار کرده، نه به شخص ثالث واگذار کرده، چه حقی بر زوج دارد؟!

غرض این است که آیه دارد یا به لحاظ زوج است «إلا و لابد»، در خصوص طلاق است «إلا و لابد»، با خیار عیب و خیار تدلیس و لعان و مانند آن اگر مفارقت حاصل شود، این مسئله «متعه» مطرح نیست و بیش از دو

صنف هم نیست یا موسیع است یا مُقْتَر؛ منتها حالا موسیع ممکن است چند درجه داشته باشد، مقْتَر چند درجه داشته باشد. این تثلیث روایات به همین تننیه آیه برمی گردد.

«و الحمد لله رب العالمین»